

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۲۵ جولای ۲۰۱۶

## «آفتادی، آن - اوگار شدی، نی» پُشتِ گپ چی می گردی؟؟؟

عید؛ چه کلمه خوشی، که تنها نامش مایه خوشی بود و کودکان از همه خوشتر، که:  
- کالای نو بپوشند  
- عیدی بگیرند  
- و از نعمت نادر کیک و کلچه برخوردار گردند؛ که همیشه گفته اند:

هر روز عید نیس، که کلچه بخوری!!!

وقتی عید می آمد و دید و وادید چالان بود، خُردان و بزرگان هر خاندان به دیدن خانواده ها و فامیل ها و اقارب متفرق خود پرداخته و جویای احوال همدگر می گشتند. در خُردی، مانند همه اطفال دیگر خوش داشتیم، که مُدام حاضر صحنه باشیم، تا در پهلوی مزایای دگر، از لطف و نوازش بزرگان محروم نمانیم. در عیادتها و دید و وادیدها گوش و هوش همه متوجه کلانها بود، که ضمن قصه های شیرین و اختلاطهای رنگین و شیرینتر از شات<sup>۱</sup> و شکر، به خُردان پند می دادند و توصیه و ارشاد می فرمودند.

<sup>۱</sup> - "مُدام" کلمه عربی و از نگاه صرف عربی، اسم مفعول مصدر "ادامه" (باب "افعال") است؛ پس "مدام" لغتاً در معنای "دوام یافته" یا "دوام داده شده" است. دیده می شود، که این کلمه با وجود شهرت عام و تام و ورد زبان بودنش نزد همه کس و خصوصاً زنان کابلی، کلمه ساده ای نیست. در هر صورت کلمه "مدام" را مردم ما در معنای "همیشه" استعمال می نمایند و کسی را در ملک ما نخواهید، یافت که آن را استعمال نکند. این کلمه مگر از زبان ایرانیان به ندرت به کار گرفته می شود!!!  
در پهلوی این کلمه، کلمه عربی "مقید" را نیز مردم کابل بسیار استعمال می کنند، منتهی با تلفظی دیگر و به مفهوم دیگری. کلمه "مقید" که اسم مفعول مصدر "تقیید" است و باید بر وزن "موقف" و "موظف" و "مرکب" تلفظ گردد، کابلیان آن را بر وزن "عَبید" و "حُسین" تلفظ کرده، در هیئت "مقیت" نگاشته و معنای "مدام" و "همیشه" را از آن اراده می کنند.  
<sup>۲</sup> - "شهد" را عوام کابلی "شات" تلفظ کنند، چنان که بر تعریف خربوزه گویند:

"شات واری شیرین اس!!!"

در همینجا قصه ای به یادم آمد و نقص ندارد، که بر سبیل انبساط خاطر بر زبانش آرام:  
در ایران بودم، در شهر کرمان؛ خزان بود و فصل خربوزه و تربوز. از دکانی خربوزه ای خریدم، که صاحبش به جار بلند می گفت:

برادر من! عسل شیرین است!!!

وقتی خربوزه را در محل اقامتم - "هوتل ناز" واقع در "چارراهی آزادی" - واز کردم، دیدم که مثل کاه است و حتی به زور قمچین هم خورده نمی شود. عاصی و کُفری تکسی گرفته و خود را نزد دکاندار رساندم؛ خربوزه مانند کاه را با خود گرفته. با عتاب به دکاندار گفتم:

خربوزه خود را مانند عسل شیرین می گفتی، در حالی که در کاه مزه است و درین خربوزه نی!!!

دکاندار که آدم خوشطبعی بود، گفت: «برادر من! عسل شیرین است» گفته ام و حالا هم می گویم، که "عسل شیرین است!!!»  
پشت سر خود را خاریدم و از راهی که آمده بودم، پس گشتم.

غالباً مثل‌های زیبا و گویا را تیر می‌کردند، که حکم "آیت منزل"<sup>۳</sup> را داشت. از جمله یکی هم این مثل مشهور کابلی بود، که آن را بار بار در همین ایام از زبان مبارک‌شان شنیده‌ام:

«افتادی، بگو آن، اوگار شدی، بگو، نی!!!»

بیانید، که همین مثل را اندک بخاریم و از بَعَل و بُغَلش گپ بکشیم:  
در بطن و متن همین مثل ظاهراً "ساده و بی‌پیرایه" و به اصطلاح "پیش پای افتاده"، یک عالم معنی نهفته است؛ چنان‌که خاصه تمام امثال و ضرب‌المثل‌های عالم است. ضرب‌المثل، که از فراست عوام و دانش یک کُل، نمایندگی می‌کند، دنیائی از معانی را در قالب یک عبارت ساده و پیاده، بیان می‌دارد؛ و حکمتِ مثل هم درین نهفته است، که:

"بحر را در کوزه ای بگنجاند".

مُراد مثل عنوان مقاله اینست، که آدم باید، خود حاکم خود و سرنوشت خود باشد. اگر برایش دردی و مشکلی پیش می‌آید - که پیش آمدنی ست و حتماً پیش می‌آید - خود باید در صدد چاره و درمانش برآید، که هیچ‌کس به اندازه خود شخص، دلسوزتر و مهربان‌تر به خودش نیست!!! از درد و مشکل خود به غیر حکایت و شکایت کردن، علاوه برین که باعث درد سر مردم می‌شود، آدم را پیش‌دگران به اصطلاح شیرین‌زنان کابلی "به یک پیسه می‌کنه". چه خوب است، که انسان دردِ خود را به قراری بخورد و باعث آزار و اذیت کس نگردد. این نکته بیشتر متوجه پیران است، که مُدام و مُقیت<sup>۴</sup>، از درد و ناجوری و بیماری و صحت ناتمام خود می‌نالند و "وش و وای" می‌کنند.

بعضاً آدم جرأت نمی‌کند، به بعضی از دوستان تلفون کند، چون می‌ترسد ازین، که باز طومار غم و خوان‌الم خود را باز کرده و مغز سر آدم را چپه کنند!!!  
گرچه گفته‌اند، که «هرکه را دردی رسد، ناچار گوید "وای" را»، مگر در پیری و کهنسالی، کسی را نمی‌توان یافت، که سالم باشد و از دردی و یا دردهائی رنج نبرد، که مردم کابلجان همیشه گفته‌اند:

«پیری و هزار عیب!!!»

این مثل گویای آخری علت‌العلل تمام دردها را در "پیری" می‌جوید و می‌یابد، چون خود "پیری" را منشأ و منبع هزاران درد و بیماری و ناخوشی می‌داند....

مگر چه می‌شود، که همین مثل را از نگاه‌های لفظی هم کمی بکاوییم؟؟؟  
چنان‌که در بسا نوشته‌ها گفته‌ام، از خصوصیات فونئیک مردم ما یکی اینست، که "های ملفوظ" را به حیث "هائ" تلفظ نموده و آن را به اشکال مختلف تحریف می‌کنند. مثلاً همین کلمه معروف "هان" را که روزمره هزاران بار بر زبان می‌آریم و یا می‌شنویم، در هیئت "آن" تلفظ می‌کنند.  
وقتی در صنوف دهم و یازدهم مکتب بودیم، ضمن مضمون‌دری، تاریخ ادبیات و صنایع لفظی را از زبان استاد بزرگوارم "سرورخان بیات" - که یادشان به نکوئی باد - می‌آموختیم. در قالب مثالهایی، که از صنایع لفظی داده می‌شد، این بیت به یادمانده است:

چو گفتم: مرا می‌کُشی ای صنم  
بلی گفت، هان گفت، آری، نعم

<sup>۳</sup> - "آیت" کلمه عربی ست و همه آن را از طریق قرآن شنیده‌ایم. چنان‌که "آیات بیّنات"؛ یعنی "علامه روشن". همین قسم در قرآن از "انزال" و "تنزیل" سخن رفته است. "منزل" (به ضم اول و سکون دوم و فتح و تخفیف حرف سوم) اسم مفعول "انزال" (باب "افعال") است، در حالی که "منزل" (به ضم اول و فتح و تشدید حرف سوم) اسم مفعول از مصدر "تنزیل" (باب "تفعیل"). در فرق "انزال و تنزیل" گفته‌اند، که اولی در مورد کل قرآن است و دومی در قسمت آیات. یعنی، که در مورد "آیات" باید از "تنزیل" سخن گفت، که بدین نسبت "آیت منزل" به تشدید "ز" درست است.

<sup>۴</sup> - شرح کلمه "مقیت" در ذیل "مُدام" آورده شد.

<sup>۵</sup> این مصراع را که حکم مثل را دارد، به شکل ذیل هم آورده‌اند:

هرکه را دردی رسد، ناچار گوید: وای وای

کلمات "بلی و هان و آری و نعم" همه "مترادف" هم هستند، که از جمله "هان و آری" دری هستند و "بلی و نعم" عربی. و کلمه "آری" همان است، که برادران هزاره ما "اری" (به الف کوتاه و یای مجهول) تلفظ می کنند. "بلی" (به یای مجهول) تلفظ قشر بالائی مردم ما از کلمه عربی "بلی" (به الف مقصوره) است، که اعراب آن را در هیئت "بلا" تلفظ می کنند. عین کلمه در فارسی ایران "بله" تلفظ گردیده و همین قسم نگاشته می شود، و در حالات تأکیدی، با حرف اول بسیار کشاله دار!!!

گپ اما بر سر "هان" بود، که در دری افغانستان بالعموم به صورت "آن" تلفظ می شود. در مثل کلمه "نی" نیز به نظر می رسد، که در روزگار ما به شکل "نه" استحاله کرده است و مردم ایران بالعموم آن را "نه" تلفظ می کنند، در حالی در زبان مردم ما "نی" عمومیت دارد.

در بیت "چو گفتم، مرا می کشی ای صنم؟" کلمه "گفتن" در معنای "پرسیدن" و "سؤال کردن" به کار رفته است. در لسان دری/فارسی، کلمه "گفتن" را بسیار در مفهوم "پرسیدن" استعمال می کنیم. مثلاً اگر بشنویم:

"گفتمش که گشنه استی؟"

معنایش اینست، که:

"ازش پرسیدم، که گشنه استی؟"

و در مصراع "چو گفتم، مرا می کشی ای صنم؟؟؟" کلمه "گفتن" صریحاً به مفهوم "پرسیدن" به کار رفته است.

و ازین سیاق "گپ کشیدنها" بسیار زیاد است؛ ولی گفته اند:

"پشت گپ چی می گردی؟؟؟"<sup>1</sup>

شاعر دلسوخته و قلندر مشرب افغان، مرحوم "صوفی غلام نبی عشقوری"، که از اعماق توده های نادار سخن می گفت، غزل شیرینی با ردیف "پشت گپ چی می گردی" سروده است. گرچه همین وجیزه شیرین "پشت گپ چی می گردی" را در مورد حاضر نیز می توان ناظر دانست، اما بیائید که خلاف میل شاعر یکبار پشت گپ بگردیم و آن غزل نبات مانند «عشقوری فقید» را نقل کنیم:

دلبرم دلزار است، پشت گپ چی می گردی؟	ظالم و ستمکار است، پشت گپ چی می گردی؟
آهوان صحرائی، در عیادتش آیند	چشم یار بیمار است، پشت گپ چی می گردی؟
تیشه کوهکن می زد، سنگ این سخن، می گفت	کارِ عشق دُشوار است، پشت گپ چی می گردی؟
پیش من صفت کم کن، از رقیب، ای دلبر!!!	حیله مند و مکار است، پشت گپ چی می گردی؟
ساده لوحی زاهد، باشد عین نرادی!!!	باخبر ز هر کار است، پشت گپ چی می گردی؟
شاعر هرکجا بینی، در مدّلت و خواری ست	سردچار ادبار است، پشت گپ چی می گردی؟

ترک شاعری بهتر، عشقوری درین دوران!!!

مرد و زن به گفتار است، پشت گپ چه می گردی؟

وقتی بعد از دوری سی ساله تخت، در اکتوبر ۲۰۰۲ به پایبوس وطن رسیدم، نقاط مختلف ولی آشفته شهر نازنین کابل را زیارت کردم:

<sup>1</sup> در مورد "چی و چه" سخن بسیار است، که آن را به مبحث علیحده «که، چه، به، سه، ...» در آینده قریب محول می کنم!!!

– زادگاهم؛ گذر "چاه رهداری" در "عاشقان و عارفان" و شهر کهنه کابل از چندانول گرفته تا خرابات و بالاحصار، و بعد از آن:

– "کوه شیردروازه" و "خواجه صفا" و "تخت شاه" و "قبر صوفی" (پیر اکرم خان) و "خواجه روشنائی" و "زیارت عاشقان و عارفان" و قبرستان الحاقیه آن ....

– باغ بابرشاه و باغ بالا و قصر مخروب دارالامان و موزیم کابل و لیسه حبیبیه....

– شهدای صالحین و مزاراتش و بعد از آن یکه یکه، مزارات "صوفی عشقزی" و "استاد سراهنگ" و "استاد سلجوقی" و "احمد ظاهر" و بعد زیارت "پنجه شاه" و در آن آرامگاه مرحوم "آزاد کابلی" – شاعر معروف کابل



مرحوم "صوفی عشقزی"

(همبورگ – ۲۱ جولای ۲۰۱۶)